

# درسنامه فارسی دوازدهم

(نیمسال اول)

همراه با نکات دستوری و آرایه



تهیه کننده: ابراهیم رمضانلی  
گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی جهرم  
دبیرستان نمونه دولتی شهید مفتاح  
تابستان ۱۴۰۰

وزن شعر: فعلاتن فعلاتن فعلاتن (رمل مثنیٰ مخبون)

### ۱- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی / نروم جز به همان ره که توام راه نمایی

- **معنی:** خداوند، تو را ستایش می‌کنم زیرا پاک و منزّهی و آفریدگاری. جز راهی که تو به من نشان دهی، به راه دیگری نمی‌روم
- قلمرو زبانی: ۱- مَلِک: پادشاه، خداوند. جمع ملوک، نقش، مناد ۲۱- نقش «تو» به ترتیب مضاف الیه، نهاد، نهاد ۳- واو در «پاکی و خدایی»: واو ربط
- قلمرو ادبی: جمله «که توام راهنمایی» ایهام دوگانه خوانی دارد: ۱- که تو آن راه را به من (متمم) نشان دهی ۲- که تو راهنمای من (مضاف الیه) هستی
- قلمرو فکری: بیت یادآور مفاهیمی از سوره «حمد» است از جمله: ملکا: «مالک یوم الدین»، مصرع دوم: «اهدنا الصراط المستقیم» / تو پاکی: اشاره به سبحان الله

### ۲- همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو پویم / همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

- **معنی:** فقط به درگاه تو روی می‌آورم و فقط در جستجوی احسان و نیکویی تو هستم. / فقط تو را به یگانگی می‌ستایم؛ زیرا تنها تو شایسته یگانگی هستی.
- قلمرو زبانی: ۱- پویدن: حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جستجوی چیزی، تلاش، رفتن ۲- توحید: اقرار به یگانگی خداوند ۳- پویم: می‌پویم، جستجو می‌کنم (مضارع اخباری) ۴- فضل: بخشش و کرم ۵- سزا: شایسته، سزاوار ۶- همه: در معنی «همیشه و فقط» قید تأکید است
- قلمرو ادبی: ۱- واژه‌های جویم، پویم، گویم: قافیه درونی، جناس و سجع
- قلمرو فکری: همه درگاه تو جویم: یادآور آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» // همه توحید تو گویم: یادآور «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ»

### ۳- تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی / تو نماینده فضل، تو سزاوار ثنایی

- **معنی:** تو دانا، بزرگ، بخشنده و مهربان هستی، تو آشکارکننده و عامل فضل و بخششی. تو شایسته ستایش هستی.
- قلمرو زبانی: ۱- حکیم: دانا ۲- کریم: بسیار بخشنده ۳- رحیم: بسیار مهربان ۴- نماینده: آشکارکننده، نشان‌دهنده ۵- ثنا: سپاس، ستایش (سنا: روشنی)
- قلمرو ادبی: ۱- مراعات نظیر: حکیم، عظیم، کریم، رحیم: (صفات خداوند) ۲- بیت قافیه درونی دارد. (انسانی)
- قلمرو فکری: مفهوم بیت برگرفته از آیه های «الحمد لله رب العالمین» و «الرحمن الرحیم» است

### ۴- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم تگنجی / نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

- **معنی:** تو را نمی‌توان توصیف کرد؛ زیرا در فهم ما نمی‌گنجی / نمی‌توان کسی را به تو مانند کرد؛ زیرا تو از خیال و تصور ما بیرون هستی.
- قلمرو زبانی: ۱- وهم: پندار، خیال ۲- شبهه: مثل و مانند، ج شبهه (شبح: سایه، ج اشباح)
- قلمرو ادبی: ۱- مصرع دوم تلمیح دارد به آیه: «لله الذی لیس کمثله شیء» ۲- فهم و وهم: جناس ناهمسان اختلافی ۳- بیت آرایه موازنه دارد.

### ۵- همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی / همه نوری و سروری همه جودی و جزایی

- **معنی:** خدا یا، تو سراسر بزرگی، ارجمندی، دانایی و حقیقت هستی. تو سراسر نور و شادی هستی و بخشنده و پاداش دهنده هستی.
- قلمرو زبانی: ۱- عزّ: عزّت، ارجمندی، گرامی شدن، مقابل ذلّ به معنی خواری ۲- جلال: بزرگواری، شکوه ۳- یقین: بی‌شک و شبهه بودن، امر واضح و ثابت شده - ۴- جود: بخشش، سخاوت، کرم ۵- جزا: پاداش کار نیک ۶- همه: قید تأکید
- قلمرو فکری: ۱- همه عزّی و جلالی: معادل «ذوالجلال والاکرام» ۲- همه نوری: الله نور السموات و الارض ۳- همه جودی و جزایی: تناسب معنایی دارد با این جمله سعدی «باران رحمت بی حسابش، همه را رسیده»

### ۶- همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی / همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزایی

- **معنی:** خدا یا، همه غیب‌ها را می‌دانی (علام الغیوب) و همه عیب‌ها را می‌پوشانی (ستار العیوب) همه کم و زیاد شدن‌ها به دست توست.
- قلمرو زبانی و ادبی: ۱- «بیش و کم» و «بکاهی و فزایی»: تضاد ۲- همه: صفت مبهم ۳- بیت چهار جمله است. ۴- غیب و عیب: جناس

### ۷- لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید / مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

- **معنی:** سنایی با تمام وجود، یگانگی تو را می‌ستاید بدان امید که از آتش دوزخ راه نجاتی داشته باشد.
- قلمرو زبانی: ۱- مگر: شاید، امید است، نقش قیدی دارد. ۲- «همه»: قید ۳- «ش» در «بودش»: متمم (برای او)
- قلمرو ادبی: ۱- لب و دندان: مجازاً تمام وجود، ۲- روی: ایهام تناسب دارد ۱- چاره، امکان ۲- چهره (در این معنی با لب و دندان تناسب دارد).
- قلمرو فکری: بیت بیانگر نهایت عشق و دل‌سپردگی سنایی به خداوند است

## فصل یکم:



درس یکم: شکرِ نعمت  
کارگاه متن پژوهی  
گنج حکمت: گمان  
درس دوم: مست و هشیار  
کارگاه متن پژوهی  
شعرخوانی: در مکتب حقایق

## درس یکم: شکر نعمت

منت خدای را، عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به سگرا ندرش مزید نعمت.

**بازگردانی:** سپاس و ستایش مخصوص خداوند - گرامی و بزرگ است - که اطاعتش سبب نزدیکی به او می شود و شکرگزاری از نعمتش موجب زیادی نعمت می گردد.

● **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- منت: سپاس، شکر، نیکویی ۲- عزوجل: گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است ۳- قربت: نزدیکی (غربت: دوری) ۴- مزید: افزونی، زیادی ۵- «را» در «منت خدای را»: حرف اضافه به معنی «برای» (رای تخصیص) ۶- عزوجل: جمله معترضه ۷- به شکر اندرش: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم ۸- «ش» در «به شکر اندرش»: مضاف الیه «شکر» است (جهش ضمیر) ۹- حذف فعل «است» بعد از «خدای را»، «عزوجل» و «نعمت» به قرینه لفظی ۱۰- منت خدای را: سه جزئی گذرا به مسند (منت برای خداست، متمم جانشین مسند شده) ۱۱- قربت و نعمت: سجع متوازی ۱۲- به شکر اندرش مزید نعمت: تلمیح دارد به آیه: لئن شکرتم لأزیدنکم (اگر شکرگزاری کنید، نعمت خود را) بر شما خواهم افزود.

● **قلمرو فکری:** منت خدای را عزوجل ...: ترجمه «المنه لله»

هر نفسی که فرومی رود، مدحیات است و چون برمی آید، مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکر واجب

● **بازگردانی:** هر نفسی که فرو می رود (دم) باعث ادامه زندگی است و وقتی بیرون می آید (بازدم) شادی بخش وجود است. پس در هر نفسی دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمت شکر لازم است.

● **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- ممد: مدد کننده، یاری رساننده ۲- مفرح: شادی بخش، فرح انگیز ۳- مفرح ذات: شادی بخش وجود ۴- تقصیر: گناه، کوتاهی ۵- حذف فعل «است» بعد از «ذات» و «واجب» به قرینه لفظی ۶- «فرو می رود و برمی آید» تضاد و سجع ۷- «حیات و ذات»: سجع

از دست و زبان که برآید / کز عهده شکرش به درآید؟

**بازگردانی:** دست و زبان چه کسی قادر است خداوند را آنچنان که شایسته است شکر کند؟ (هیچکس قادر نیست آنچنان که باید شکر او را به جا آورد)

● **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- «که» بار اول: ضمیر پرسشی (مضاف الیه زبان)، بار دوم پیوند وابسته ساز ۲- نوع پرسش بیت: استفهام انکاری

۳- برآید (= برمی آید): مضارع اخباری ۴- دست و زبان: تناسب و مجاز از عمل و گفتار

«إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورِ.»

**بازگردانی:** ای خاندان داود، خدا را سپاسگزار باشید، حال آن که عده کمی از بندگان من سپاس گزارند.

● **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- داود: از پیامبران بنی اسرائیل ۲- اعملوا آل...: تضمین آیه ۱۳ از سوره سبا ۳- شکر و شکور: اشتقاق (انسانی)

بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذربه درگاه خدای آورد

ورنه، سزاوار خداوندی اش / کس نتواند که به جای آورد

**بازگردانی:** برای بنده، همان، بهتر است، که به خاطر کوتاهی در عبادت از درگاه خداوند عذرخواهی کند و گرنه آنچنان که لایق خداوند است، کسی نمی تواند سپاس او را به جای بیاورد.

● **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- به: بهتر ۲- تقصیر: گناه، کوتاهی ۳- عذر: توبه ۴- به جای آوردن: ادا کردن ۵- ورنه: مخفف «و اگر نه» ۶- حذف فعل «است» بعد از «به» در مصرع اول به قرینه معنوی ۷- قالب شعر قطعه است، چون مصرع های زوج هم قافیه هستند.

## باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی درغش همه جا کشیده.

● **بازگردانی:** رحمت بی‌کران الهی مانند باران به همه رسیده و سفرهٔ نعمت بی‌منت او همه جا گسترده است.

● **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- همه را (= همه): «را»: حرف اضافه، همه: متمم ۲- بی‌درغ: بی‌منت، بی‌چشمداشت ۳- خوان: سفره، سفرهٔ فراخ و گشاده

۴- حذف فعل «است» به قرینهٔ معنوی بعد از «رسیده» و «کشیده» ۵- «باران رحمت» و «خوان نعمت»: اضافهٔ تشبیهی ۶- عبارت، موازنه دارد.

● **قلمرو فکری:** جملهٔ اول به «رحمانیت» و جملهٔ دوم به «رزاق بودن» خداوند اشاره دارد. و هر دو به عام و فراگیر بودن رحمت پروردگار

## پردهٔ ناموس بندگان به کنهٔ فاحش ندر و وظیفهٔ روزی به خطای منکر نبرد.

● **بازگردانی:** آبروی بندگان را با وجود گناهان آشکار نمی‌ریزد و رزق و روزی مقرر آنان را به خاطر خطا کار بودنشان قطع نمی‌کند.

● **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- فاحش: آشکار، واضح ۲- وظیفه: مقرری، مستمری، وجه معاش ۳- وظیفهٔ روزی: روزی مقرر شده ۴- منکر: زشت و ناپسند (منکر: انکار کننده) ۵- ناموس: شرف و آبرو ۶- «ی» در «روزی»: یای نسبت ۶- پردهٔ ناموس: اضافهٔ تشبیهی ۷- ندر و بُرد: سجع متوازی

۸- پرده دریدن: کنایه از رسوا کردن، بی‌آبرو ساختن

● **قلمرو فکری:** جملهٔ اول به «ستار العیوب» بودن و جملهٔ دوم به «رزاق بودن» خداوند اشاره دارد.

## فراش باد صبا را گفته تا فرس زمر دین بگستر و دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در ممد زمین سپرد.

● **بازگردانی:** خداوند به باد صبا فرمان داده تا سبزه‌ها و گل‌ها را چون فرشی بر روی زمین بگستراند و به ابر بهاری فرموده تا چون دایه‌ای،

گیاهان را مانند دخترانی در گهوارهٔ زمین پرورش دهد (با باران، سرسبزشان کند).

● **قلمرو زبانی:** ۱- فراش: فرش گستر ۲- باد صبا: بادی که از شمال شرقی می‌وزد و باعث شکوفایی طبیعت می‌شود؛ عاشقان راز خود را با او

در میان گذارند. ۳- زمر دین: منسوب به زمر، سبزرنگ، ص. نسبی ۴- دایه: زنی که به جای مادر به نوزاد شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند.

۵- بنات: جمع بنت؛ دختران ۶- نبات: گیاه، رُستنی ۷- مهد: گهواره ۸- «را» در دو جملهٔ نخست به معنی «به» آمده و حرف اضافه است. (فراش باد صبا و دایهٔ ابر بهاری: گروه متممی) ۹- حذف فعل «است» بعد از واژهٔ «فرموده» به قرینهٔ معنوی ۱۰- نهاد فعل‌های «بگستر و پیرورد»: خداوند.

● **قلمرو ادبی:** ۱- فراش و فرش: اشتقاق و جناس ۲- بنات و نبات: جناس خط ۳- فرش زمر دین: استعاره از سبزه ۴- «فراش باد صبا»، «دایهٔ ابر»،

«مهد زمین» و «بنات نبات» اضافهٔ تشبیهی ۵- «مهد زمین»: تلمیح به آیه «الم نجعل الارض مهادا»: (آیا ما زمین را گهواره‌ای برای آسایش آنها نگرانیدیم).

۶- «فراش، فرش، بگستر»، «باد صبا، ابر بهاری، نبات و زمین»، «دایه، بنات، مهد، پیرورد»: مراعات نظیر ۷- بگستر و پیرورد: سجع ۸- مورد

خطاب قرار گرفتن باد صبا و ابر: تشخیص (استعارهٔ مکئیه)

## درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده.

● **بازگردانی:** به رسم خلعت نوروزی، لباس سبزی از برگ، بر تن درختان پوشانده و به مناسبت رسیدن بهار شکوفه‌ها را چون کلاهی بر سر

شاخه‌های کوچک گذاشته است.

● **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- خلعت: جامهٔ فاخر که بزرگی به کسی بخشد ۲- قبا: جامه‌ای معروف که از جلو باز است و پس از پوشیدن دو طرف

پیش را با دکمه به هم پیوندند. ۳- ورق: برگ ۴- قدوم: آمدن، قدم نهادن، فرارسیدن، از سفر باز آمدن ۵- موسم: فصل، هنگام ۶- ربیع: بهار

۷- «بر»: در جملهٔ نخست به معنی «تن و بدن» و نقش متممی دارد؛ در جملهٔ دوم حرف اضافه است. (جناس) ۸- «گرفته» و «نهاده»: سجع

۹- «قبای ورق»، «اطفال شاخ»، «کلاه شکوفه»: اضافه‌های تشبیهی ۱۰- قدوم موسم ربیع: تشخیص ۱۱- بر و سر: جناس

## عصاره تانگی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به ترسش نخل باسق گشته.

- **بازگردانی:** شیرۀ انگور به قدرت او عسل (یا شیرینی) خالص شده و هسته ناچیز خرمایی با پرورش او، نخلی بلند و استوار گشته.
- **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- عصاره: افشره، شیره، ۲- تاک: درخت انگور، رز (مجاز) ۳- شهد: عسل، شهد فایق: عسل خالص ۴- فایق: برگزیده و برتر
- ۵- باسق: بلند، بالیده ۶- «شهد فایق» و «نخل باسق»: ترکیب های وصفی ۷- حذف فعل «است» در پایان جمله ها ۸- «فایق و باسق»: سجع
- ۹- نخل باسق: تلمیح به آیه دهم از سوره «ق» ← و النخل باسقات...

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند  
تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار  
شمرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری .

- **بازگردانی:** تمام پدیده های طبیعت در خدمت تو هستند تا بتوانی روزی خود را به دست آوری و از یاد خدا غافل نشوی.

- **بازگردانی:** تمام آفرینش، مطیع و فرمان بردار تو هستند، منصفانه نیست که تو فرمانبردار خداوند نباشی.

با بیت مقابل از فارسی دهم ارتباط معنایی دارد: گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و من خاموش

- **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- ابر و باد و مه و خورشید و فلک: مراعات نظیر و مجاز از همه عالم ۲- در کار بودن: کنایه از: «در تلاش و تکاپو بودن»
- ۳- نان: مجاز از روزی ۴- کف: مجاز از دست ۵- فرمان بردار: صفت فاعلی مرخم ۶- جمله «که تو فرمان نبری»: نهاد برای فعل «نباشد»
- ۷- حذف فعل در پایان مصرع اول بیت دوم به قرینه معنوی ۸- مصرع اول تلمیح دارد به آیه «و سخر لکم الشمس و القمر...» ۸- قالب: قطعه

در خبر است از سرور کائنات مفرج موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم

- **بازگردانی:** در حدیث آمده است از پیامبر اسلام، سرور عالمیان، مایه افتخار آفرینش، سبب رحمت و بخشش جهانیان، برگزیده انسانها و مایه تمامی و کمال گردش روزگار، محمد مصطفی - که درود و سلام خدا بر او و خاندانش باد.

- **قلمرو زبانی:** ۱- خبر: حدیث ۲- کائنات: جمع کاینه؛ همه موجودات عالم ۳- مفرج: مایه افتخار، هر آنچه بدان فخر کنند و بنازند
- ۴- صفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر ۵- تتمه: باقی مانده، تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار ۶- رحمت عالمیان: اشاره به آیه ۱۰۶ از سوره انبیا: و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین (ای رسول، ما تو را نفرستادیم مگر این که رحمت برای اهل عالم باشی)

شَفِيعٌ مُطَاعٌ نَبِيٌّ كَرِيمٌ  
قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ

- \* **معنی:** او شفاعت کننده، فرمانروا، پیام آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش اندام، خوش بو و دارای نشان پیامبری است.

بَلَّغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ، كَشَفَ الدُّجَا بِجَمَالِهِ  
حَسَنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ، صَلُّوْا عَلَيْهِ وَآلِهِ

- \* **معنی:** به واسطه کمال خود به مرتبه بلند رسید و با جمال نورانی خود تاریکی ها را بر طرف کرد همه خوی ها و صفات او زیباست؛ بر او و خاندانش درود بفرستید.

چه غم دیوار است راکه دارو چون تو پشیمان؟  
چه پاک از موج بحر آن راکه باشد نوح کشتیمان؟

- **بازگردانی:** پیروان تو هیچ غمی ندارند چون پشیمانی مانند تو (پیامبر) دارند؛ همچنان که اگر نوح کشتیمان باشد، کسی از موج دریا هراسی به دل راه نخواهد داد.

- **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- مرجع ضمیر «تو»: پیامبر اکرم ۲- «چه غم؟» و «چه پاک؟»: استفهام انکاری ۳- تلمیح به ماجرای حضرت نوح. ۴- دیوار امت: اضافه تشبیهی ۵- بیت اسلوب معادله دارد ۶- تشبیه پیامبر به پشیمان دیوار ۷- موج و بحر و کشتیمان: مراعات نظیر

هر که یکی از بندگان گناهکار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق، جل و علا بر دارد، ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش، بخواند، باز اعراض کند. بار دیگرش به تضرع و زاری، بخواند.

● **بازگردانی:** هر گاه یکی از بندگان پریشان حال برای توبه و به امید قبولی دست به درگاه الهی - که بزرگ و بلند مرتبه است - بلند کند، خداوند متعال به او توجه نمی‌کند باز خدا را می‌خواند و به درگاه او عذر می‌آورد، اما خداوند باز از او روی برمی‌گرداند؛ آن بنده گنهکار بار دیگر خداوند را با ناله و زاری فرامی‌خواند. (پیام عبارت: مداومت بر استغفار برای پذیرش آن)

● **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- انابت: توبه و پشیمانی، بازگشت به سوی خدا - ۲- اجابت: پذیرفتن، بر آوردن - ۳- جل و علا: بزرگ و بلند قدر است (جمله معترضه) - ۴- اعراض: روی برگرداندن، روی گردانی - ۵- تضرع: زاری کردن و التماس - ۶- «ش» در «بازش» و «باردیگرش» نقش مفعولی دارد و مرجع آن خداوند است - ۷- دست انابت: اضافه اقترانی

حق سبحانوتعالی فرماید: یا مَلَأْتِكِي قَدِ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِي وَ لَيْسَ لَهُ غَيْرِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ. و دعوتش اجابت کردم و امیدش بر آوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده ام همی شرم دارم.

● **بازگردانی:** خداوند پاک و بلند مرتبه می‌فرماید: ای فرشتگانم من از بنده خود شرم دارم او جز من کسی را ندارد پس او را آمرزیدم. خواهش او را پذیرفتم و آرزویش را بر آوردم زیرا که از دعا و زاری بسیار او شرمسار می‌شوم. (اشاره به بنده نوازی خداوند)

● **قلمرو زبانی:** ۱- سُبْحَانَهُ و تعالی: پاک و بلند مرتبه است. ۲- پریشان روزگار: آشفته حال، گرفتار، بد اقبال - ۳- همی شرم دارم: ماضی استمراری - ۴- مرجع ضمیر «ش» در «دعوتش» و «امیدش»: بنده گنهکار پریشان روزگار

کرم بین و لطف خداوندگار  
کننده کرد است او شرمسار

● **بازگردانی:** بزرگواری و لطف خدا را بین که بندگان گناه می‌کنند و او شرمنده است!

عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ و اصفان حلیه جمالش به تحمیر منسوب که: ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ

● **بازگردانی:** کسانی که پیوسته در پرستشگاه الهی مقیمند و با مشاهده جلال حق، غرور از سر فرو نهاده‌اند، باز به کوتاهی در عبادت اقرار می‌کنند و می‌گویند: آن چنان که شایسته توست تو را نپرستیدیم و کسانی که همواره به ذکر خداوند و تفکر در حقایق می‌پردازند، متحیر شده‌اند و می‌گویند: آنچنان که باید تو را نشناختیم.

ارتباط معنایی: هیچ نقاشی نمی‌بیند که نقشی بر کشد و آن که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده ای سعدی

● **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- عاکفان: ج. عاکف، کسانی که مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند. ۲- معترف: اقرار کننده، اعتراف کننده - ۳- تقصیر: گناه، کوتاهی - ۴- و اصفان: توصیف کنندگان، ستایندگان - ۵- حلیه: زیور، زینت - ۶- تحمیر: سرگشتگی، سرگردانی - ۷- منسوب: نسبت داده شده (منسوب: به شغلی گماشته شده) - ۸- «کعبه جلال» و «حلیه جمال»: اضافه تشبیهی - ۹- ما عَبَدْنَاكَ... و ما عَرَفْنَاكَ...: تضمین

گر کسی وصف او ز من پرسد  
بی دل از بی نشان چه گوید باز؟

● **بازگردانی:** اگر کسی از من بخواهد که معشوق (خداوند) را وصف کنم، من دل باخته از یار بی نشان چه خواهم گفت؟! (وصف ناپذیری خداوند)

● **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- مرجع ضمیر «او»: خداوند - ۲- بی نشان: صفت جانشین موصوف (خدای بی نشان) - ۳- بی دل: عاشق (در این جا سعدی) بیت تلمیح دارد به حدیث: من عرف الله کل لسانه (هر کس خدا را شناخت زبانش کند می‌شود).

عاشقان کشتگان معشوق اند  
برنیدز کشتگان آواز

- **بازگردانی:** عاشقان، جان باختگان راه معشوق هستند؛ آیا هیچ شنیده‌اید که از کشته‌ای صدایی بلندشود؟ (رازداری و خاموشی عارف)
- **قلمرو ادبی:** واج آرای، تکرار «ش» ● **قلمرو فکری** بیت دوم اشاره دارد به مقام «فنا فی الله» آخرین مرحله عرفان

یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده: آن که که از این معاملات باز آمد، یکی یاران به طریق انبساط گفت: از این بوستان که بودی، مارا چه تخف کرامت کردی؟

- **بازگردانی:** یکی از عارفان به حالت تفکر و تأمل عارفانه فرو رفته بود و در دریای کشف حقایق الهی غرق شده بود؛ زمانی که از این حالت بیرون آمد، یکی از دوستان، صمیمانه از او پرسید: از این گلزار معرفت که در آن سیر می کردی چه هدیه‌ای برای ما آوردی؟
- **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- صاحب دل: عارف، خداشناس ۲- جیب: گریبان، یقه ۳- مراقبت: تفکر عارفانه، نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق ۴- مکاشفت: کشف کردن، پی بردن به حقایق ۵- مستغرق: غرق شده ۶- معاملات: عبادات شرعی (در این جا منظور همان مراقبت و مکاشفت) ۷- کرامت کردن: بخشیدن، عطا کردن ۸- انبساط: حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن ۹- بوستان و بوستان: جناس ۱۰- سر به جیب فرو بردن: کنایه از تفکر، تأمل ۱۱- بحر مکاشفت: اضافه تشبیهی ۱۲- بوستان: استعاره از معارف الهی

گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنم پرکنم هدیه اصحاب را. چون برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

- **بازگردانی:** گفت: به خاطر داشتم وقتی به وصال معشوق برسم، دامنم از معارف الهی به رسم هدیه برای دوستان بیاورم وقتی رسیدم، جلوه‌های جمال حق چنان مرا از خود بی خود کرد که اختیارم را از دست دادم و همه چیز را فراموش کردم.
- **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- اصحاب: یاران ۲- «را»: حرف اضافه (هدیه: متمم) ۳- «م» در «بوی گلم» مفعول، در «دامنم»: مضاف الیه ۴- دامن از دست رفتن: خود را فراموش کردن، اختیار از دست دادن (کنایه) ۵- درخت گل: استعاره از جمال حق، وصال الهی ۶- بوی گل: استعاره از حالت خوش وصال خداوندی، سرخوشی معنوی حاصل از دریافت حقایق الهی ۷- دست و مست: جناس

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز  
کان سوخته را جان شد و آواز نیاید

- **بازگردانی:** ای بلبل (ای عاشق) عاشقی را از پروانه بیاموز که جان خود را فدا کرد و ناله‌ای از او شنیده نشد. (گلایه نکرد)
- **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- «جان شد»: جان از تنش رفت («شد» در معنای رفت) ۲- «را» در مصرع دوم رای فک اضافه (جان آن سوخته شد) ۳- مرغ سحر: بلبل، هزارستان، نماد عاشق دروغین، عاشق ظاهری ۴- پروانه: نماد عاشق حقیقی (عارفی که به مرحله فنا رسیده و در وجود معشوق فانی شده است). ۵- مراعات نظیر: شمع و پروانه، مرغ و پروانه، سوخته و پروانه، مرغ و پروانه ۶- سوخته: عاشق حقیقی قلمرو فکری: ۱- شرط آگاهی از معشوق فراموشی خود است ۲- عاشق حقیقی بی ادعاست و در برابر معشوق تسلیم محض است.

این مدعیان در طلبش بی خبراند  
کان را که خبر شد، خبری باز نیاید

- **بازگردانی:** اینان که ادعا می کنند خدا را شناخته‌اند در حقیقت از او بی خبرند؛ آن کس که خدا را شناخت چنان از خود بی خود می شود که خبری از او به دیگران نمی رسد.

قلمرو فکری: ۱- نکوهش مدعیان بی خبر از عشق ۲- صبر، سکوت، رازداری و بی ادعابودن صفت عارفان حقیقی است

- **قلمرو زبانی و ادبی:** ۱- مدعی: ادعا کننده ۲- تکرار خبر (انسانی) ۳- تلمیح به حدیث: من عرف الله کل لسانه (هر کس خدا را شناخت زبانش بند می آید). ۴- قالب: قطعه



## قلمرو زبانی

## کارگاه متن پژوهی:

## ۱- جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید

معادل واژه	معنا
وسیم	دارای نشان پیامبری
مُفَرَّح	شادی بخش
انابت	به خدای تعالی بازگشتن
بریدن وظیفه	قطع کردن مقرری

## ۲- سه واژه در متن درس بیابید که هم آوای آنها در زبان فارسی وجود دارد.

منسوب: نسبت داده شده - منصوب: نصب شده، به شغلی گماشته شده، مقابل معزول // خوان: سفره - خان: رئیس قبیله // بحر: دریا - بهر: برای قربت: نزدیکی - غربت: دوری // حیاط: محوطه خالی جلو بنا - حیات: زندگی

## ۳- از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر، سه واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

ح - ممدّ حیات، مُفَرَّح ذات، بحرِ مکاشفّت، حلیه جمال، موج بحر، بهر تو، گناه فاحش  
 ق - جیب مراقبت، مستغرق (غرق شده)، شهد فایق، نخل باسق، قبا سبز، قربت (نزدیکی)  
 ع - عاکفان کعبه، اعراض (روی گردانی)، تضرّع (التماس)، عصاره (افشرد)

## ۴- در عبارت زیر، نقش دستوری ضمائر متصل را مشخص کنید

بوی گلیم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت  
 مفعول (مرا مست کرد). مضاف الیه (دامن از دستم برفت).

## ۵- در متن درس، نمونه ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف (لفظی و معنایی) بیابید.

حذف به قرینه لفظی: کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرد است او شرمسار [است]  
 حذف به قرینه معنوی: بنده همان به [است] که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد

## قلمرو ادبی

## ۱- قسمت های مشخص شده، نماد چه مفاهیمی هستند؟

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه پیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

مرغ سحر: بلبل، هزارستان، نماد عاشق دروغین و مدّعی و بی خبر از عشق، عاشق ظاهری  
 پروانه: نماد عاشق و عارف حقیقی (عارفی که به مرحله فنا رسیده و در وجود معشوق فانی شده است).

## ۲- با توجه به عبارت های زیر به پرسش ها پاسخ دهید.

- باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمت بی دریغش همه جا کشیده.
  - فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمرّدین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در مهد زمین پیوردد.
- الف) آرایه های مشترک دو عبارت را بنویسید. تشبیه و سجع  
 ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایه ادبی است؟ استعاره

### قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم عبارت های زیر را به نثر روان بنویسید.

● عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ.

گوشه نشینان بارگاه پرشکوهش اقرار می کنند که در عبادت کوتاهی کرده اند و می گویند: آن چنان که شایسته توست تو را نپرستیدیم.

● یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.

یکی از عارفان در حالت تفکر عارفانه فرورفته بود و در کشف حقایق الهی که مانند دریایی است، غرق شده بود.

۲- مفهوم کلی مصراع های مشخص شده را بنویسید.

● ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

غافل نشدن از یاد خدا

● چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

دلگرمی امت اسلام به حمایت معنوی پیامبر اکرم

● گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز؟

عجز انسان از درک حقیقت خداوند

۳- از کدام سطر درس، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است؟

● هیچ نقاش نمی بیند که نقشی بر کشد وان که دید، از حیرتش کلک از بنان افکنده ای سعدی

معنی: هیچ نقاشی تو را نمی بیند تا نقشی از تو بکشد. آن کسی هم که تو را دید، چنان حیرت زده کرده ای که قلم از دستش انداخته ای.

ارتباط معنایی دارد با: واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که: ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ

### گنج حکمت

#### گمان

گویند ۱ که بطی ۲ در آب روشنایی می دید؛ پنداشت که ماهی است. قصدی می کرد ۳ تا بگیرد و هیچ نمی یافت چون بارها بیازمود و

حاصلی ندید، فرو گذاشت ۴ دیگر روز ۵ هر گاه که ماهی بدیدی ۶، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نپیوستی ۷ و ثمرت این

تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند. ترجمه نصرالله منشی، کلیله و دمنه

قلمرو زبانی:

۱- گویند (= می گویند): مضارع اخباری

۲- بط: مرغابی

۳- قصدی می کرد: سعی می نمود.

۴- فرو گذاشت: رها کرد

۵- دیگر: صفت مبهم پیشین (دستور تاریخی)

۶- بدیدی: می دید، ماضی استمرای و نیز فعل های گمان بردی و نپیوستی (دستور تاریخی)

۷- قصدی نپیوستی: اقدام نمی کرد. تصمیم به انجام آن نمی گرفت.

پیام حکایت:

حکایت بط، حکایت آدم هایی است که گرفتار وهم و تصورات نادرست می شوند و نتیجه بد آن را نیز می بینند.